

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)

سال سوم، شماره اول، پیاپی ۹، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۲۲-۱۰۳

## بارۀ پهلوانی در اساطیر هند و اروپایی

خسرو قلی‌زاده\*

### چکیده

در اساطیر هند و اروپایی، اسب بهترین یاور هر قهرمانی است. پهلوانان نامدار نیز اسبی در خور برمی‌گزینند و از آن لحظه به بعد، این دو در همه سختی‌های و آسانیها در کنار هم‌اند. به تفاهم و زبان مشترکی می‌رسند. با هم زندگی می‌کنند و سرانجام با هم می‌میرند. حتی گاه بین آنان پیمان برادری بسته می‌شود. باره‌های پهلوانان، مانند خود آنها به اساطیر می‌پیوندند و در پرتو این خصلت، ویژگیهای منحصر بفردی را کسب می‌کنند. حتی گاه همچون ایزدان ستایش می‌شوند. آنان خورشیدفش، آبی‌نژاد و گاه باد سرشتند. بال دارند و به آسمان پرمی‌کشند. بدین سان بخش اعظم نیروی هر پهلوانی در اسب او نهفته است. بارۀ او سلاح کارآمد اوست. باره‌های پهلوان با اژدهایان و ماران نبرد می‌کنند و درباره‌های موارد قهرمان را به آرزوهای خود می‌رسانند.

### واژه‌های کلیدی

اسطوره، اسب، پهلوان، خورشید، آب، ایزدان.

### ۱- مقدمه

اسب یکی از مهمترین عوامل رسیدن قهرمان به آرزوها است. قهرمان سوار بر اسب، پرابهت‌ترین نوع قهرمان حماسی است. به همین خاطر اسبی که او را حمل می‌کند، شریفترین حیوان و برای آن قهرمان

---

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور ارومیه kh\_gholizadeh@pnu.ac.ir

عزیزترین جانور است. قهرمانان حماسی و اساطیری رابطه‌ای ناگسستگی با باره خود دارند. باره پهلوان نه تنها حمل کننده؛ بلکه جزئی از شخصیت پهلوان است.

در تحقیق حاضر به بررسی جایگاه باره پهلوانی در اساطیر و حماسه ملی ایران و همچنین اقوام هند و اروپایی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه باره پهلوانی پهنه وسیعی از اساطیر و حماسه‌های این اقوام را عرصه جولان خود قرار داده است. برای رسیدن به مقصود بر مبنای روش اسطوره‌شناسی تطبیقی در اساطیر و زبانهای ایران باستان و میانه، ودایی، یونانی، ژرمنی، اسکاندیناوی و استونی و مجاری و غیره به کندو کاو می‌پردازیم.

در داستانها و افسانه‌های ایرانی روایت‌های جالبی از رابطه قهرمان و باره‌اش وجود دارد و بن مایه آنها را می‌توان چنین خلاصه کرد: تنها پسر پادشاهی کره اسپس دارد که از نیروهای جادویی برخوردار است. کره اسب او را بر حذر می‌دارد و از دسیسه‌های نامادری حسود یا سایر زنان حسود نجات می‌بخشد (همچون سیاوش که با کمک اسبش از میان آتش گذر کرد و با اینکار دروغ سودابه را ثابت کرد). بدین طریق که از چاه پر از دشنه یا غذای آلوده به زهر می‌رهاند. (چاه پر از دشنه یادآور چاه شغاد و مرگ رستم است) زن حسود که به خاطر اسب مذکور نقشه‌اش باطل شده، به منظور انتقامجویی خود را به بیماری می‌زند و می‌گوید: گوشت کره اسب درمان درد اوست. هنگامی که کره اسب را برای کشتن می‌آورند، شاهزاده بر کره اسب می‌نشیند و با او می‌گریزد و به هوا پرواز می‌کند. بعدها جوان با کمک کره اسب قصری می‌سازد (که باز یادآور سیاوشگرد است) و خود را به همگان می‌شناساند. (مارزلف، ۱۳۷۱: ۳۱۴، I و II) در بسیاری از اسطوره‌های کهن قهرمان جوان مورد آزار و اذیت نامادری خود واقع شده، به همراه بهترین و برجسته‌ترین یاور خود؛ یعنی اسبش مورد خشم و غضب قرار می‌گیرد، مانند هیولیتوس که به دریا افکنده می‌شود و سیاوش که مجبور می‌شود با اسبش بهزاد، از میان ور آتش بگذرد.

اسب قهرمان زبان صاحبش را می‌داند و حتی قهرمان و اسبش با هم صحبت و رایزنی می‌کنند. در واقع اسب سخن و احساسات قهرمان خود را درک می‌کند، مانند رخس (← فردوسی، ۱/ ۲۵۹، بیت: ۳۶۰-۳۶۱؛ ص ۲۶۰، بیت ۳۷۸-۳۸۳) و شیرنگ بهزاد (← خالقی مطلق، ۱۳۵۷: ۱۴۶) در داستان سغدی رستم آمده است:

"xō rustami čan dūr awu dēw əspād wēn, awe raxše mēθ wāβ ti βaya!  
Wanēm katxō dēwt ku maxā ... raxši patīsēnd" (Benveniste, 1940. 13, ff.  
28- 30 & Fragment du British Museum, ff. 1-3)

«رستم از دور آن سپاه دیوان را دید و به رخس چنین گفت: «بیا ای سرور کم کم بگریزیم و کاری بکنیم که دیوان را به سوی جنگل بکشانیم. رخس پسندید». (قریب، ۱۳۷۵: ۴۹)

در داستان روسی ایوان تزارویچ نیز، اسب به زبان آدمی به ایوان التماس می کند تا ایوان زندگی خود را به خطر نیندازد. نه تنها اسب قهرمان می تواند صحبت کند؛ بلکه گردونه قهرمان نیز این قدرت را دارد. مثلاً در رامایانه (بند ۴۴)، گردونه رامه به او می گوید: تنها رامه استحقاق راندن آن را دارد. (De Gubernatis, 1872, Vol I: 340)

پیشگویی می کند. (Chadwick, 1912: 262)

## ۲- باره پهلوانی در اساطیر اروپایی

در اساطیر اروپایی؛ بویژه مجاری اسب قهرمان در ابتدای زندگی اش بدقواره و بی ریخت و دارای اندامی ناساز است، اما سرانجام زیبا و با شکوه و قهرمانانه و پیروزمند می شود. اسب اسطوره ای مجارها به نام Tatos از مادیانی پست نژاد، زاده شده بود و هنگام تولد زشت و بیقواره، با دندانهای خراب و فکی ناقص بود. قهرمان مجاری هفت تابستان و هفت زمستان او را زیر بازوان خود حمل کرد. همچنین اسب اساطیری پگاسوس (pegasos) هنگام تولد وضع مشابهی داشت. این اسب به صورت نیمه کامل زاده شد. اشوینها غالباً با اسبهای پست و بی ارزش (خر؟) ارتباط دارند. بعد این اسبها به واسطه گیاه زندگی بخش، سومه، بدل به اسبهای زیبا و خوش اندام می شوند (De Gubernatis, 1872, Vol. I: 370). قهرمان داستانهای عامیانه (مانند اسبش) پیش از اینکه تبدیل به قهرمان و آدمی عاقل شود، مردکی نفهم و نادان بود. حیوانی هم که قهرمان خورشیدی را بر خود حمل می کند، پیش از اینکه یک اسب واقعاً شریف و اصیل باشد، یک اسب پیر و بی ارزش یا یک خر تیره رنگ بوده است. (Ibid: 288) در حالی که در اساطیر هند و ایرانی باره پهلوانی همچون صاحب پهلوانش از بدو تولد باره ای اصیل و راهوار و نیرومند است.

اما از میان باره های پهلوانی تنها می توان به مشهورترین آنها اشاره کرد که به شرح زیرند:

۱-۲) پگاسوس (pegasos): یکی از مشهورترین اسبان اساطیر پگاسوس است. طبق اسطوره های یونان از پیوند پوزئیدون (خدای دریاها و آبها) با مدئوس اسبی بالدار به نام پگاسوس پدیدار می شود. پگاسوس در بدو تولد به صورت ناقص زاده شد. نام پگاسوس با واژه یونانی pega به معنی «چشمه آب» ارتباط دارد. در اساطیر یونانی حداقل منشاء دو چشمه را به اثر سم اسب نسبت می دهند. یکی Hippovrene به معنی «چشمه اسب» بر فراز کوه هلیکون و دیگر چشمه ای در تروژان. در آغاز کار پگاسوس بر فراز کوهها و درهها در پرواز بود و به کسی اجازه نزدیک شدن نمی داد. قهرمان اساطیری

یونان به نام بلرفون (Bellerophon) همواره در آرزوی رام کردن این اسب بود. او برای دستیابی به این اسب از پیشگوی پولیدوس کمک خواست و به پیشنهاد او شبی را در معبدی بر فراز آتن خوابید و ایزدبانوی آتنه را در خواب دید که لگامی زرین به او داد و از بلرفون خواست تا به درگاه پوزئیدون گاو نری را قربانی کند. پوزئیدون این کار را کرد و فردای آن روز در کنار چشمه‌ای پگاسوس را دید که به آرامی منتظر اوست.

بعدها هنگامی که بلرفون در کشتن اژدهایی به نام Chimeara از جان خود ناامید شده بود، این اسب به او یاری رساند. این اسطوره یادآور یاری رساندن رخس به رستم در خان سوم و در هنگام نبرد با اژدها است. همانگونه که بعداً خواهیم دید، بسیاری از اسبان اساطیر ودایی نیز اژدهاکش بودند. در نبرد با اقوام سولیمی (Solymi) همسایه لیکیه، باز هم پگاسوس به کمک بلرفون آمد. پگاسوس (pegasos) بلرفون را بر فراز دریاها با خود می‌برد. قدرت پگاسوس چنان بلرفون را مغرور کرد که او هوس پرواز به کوه المپ و جایگاه خدایان را در سر پروراند و زئوس بلرفون را بر زمین زد و پگاسوس به اصطبل اسبان زئوس رفت و حامل صاعقه زئوس گشت. (Grant, Hazel, 2006: 63-64)

۲-۲) تاتوس (Tatos): در باورهای مجاری جوانترین دختر جادوگری به شکل اسب نامداری به نام Tatos در می‌آید. وقتی قهرمان او را ملاقات می‌کند، سوارش می‌شود و Tatos او را به آسمان می‌برد. (De Gubernatis, 1872, vol 1: 342) این اسب اسطوره‌ای از مادیانی پست نژاد، زاده شده بود و هنگام تولد مانند پگاسوس زشت و بی‌قواره بود. دندانهای خراب و فکی ناقص داشت. تاتوس همچون پگاسوس اسب بالرداری بود که می‌توانست در آسمان پرواز کند. جالب اینکه در زبان لیتوانیایی «ariu» به معنی «پرواز کردن» است. از همین ریشه واژه «arklus»: «اسب» (یعنی جانور پرنده) گرفته شده است. (Pokorny, 1959, 1 band: 62)

۲-۳) اسکندر اسبی داشت به نام Bucephalus که تنها به اسکندر اجازه سواری می‌داد. این اسب بر پیشانی خود زائده‌ای داشت که مانند شاخهای گاو نری بود. البته در سروده‌های ودایی هم یالهای اسب خورشیدی به صورت شاخ توصیف شده است. این اسب در نبردهای بسیاری جان اسکندر را نجات داد و حتی می‌گویند، طی نبردی در هند با اینکه زخمهای مهلکی بر پهلو و سرش وارد شده بود، توانست با سرعتی باورنکردنی از مهلکه بگریزد و اسکندر را نجات دهد و سپس خود مرد.

۲-۴) همچنین پلینی (pliny) در ذکر philarcus می‌گوید هنگامی که آنتیوخوس کشته شد، سربازی که او را کشته بود، تلاش بسیار کرد تا بر اسب او سوار شود؛ اما اسب آنتیوخوس او را بر زمین

زد و کشت؛ زیرا این اسب تنها به آنتیوخوس سواری می‌داد. ( De Gubernatis, 1872, vol 1: 388)

۲-۵) مورخی به نام Suetonius درباره اسب ژولیوس سزار می‌نویسد: این اسب پاهایی مانند پاهای انسان داشت که دارای انگشتانی بود. این اسب، امپراتوری ژولیوس سزار بر سراسر جهان را پیش بینی کرده بود. اسب سزار مانند Bucephalus اسب اسکندر و هر مرکب قهرمانانه دیگری، به هیچ کس جز صاحب خود اجازه سواری نمی‌داد.

۲-۶) شاعری به نام Ludovico Ariosto (1473-1533) از اسبی به نام بایاردو (Baiardo) یاد می‌کند که به همراه سوار خود به نام اورلاندو بر دشمنان بسیاری می‌تاخت و با پاهای خود دشمنان را نابود می‌کرد. این اسب خارق العاده مانند پگاسوس و تاتوس بال داشت و در آسمان پرواز می‌کرد. ۲-۷) علاوه بر موارد بالا می‌توان از اسبهای اساطیری دیگری هم یاد کرد. به عنوان مثال قهرمان اسطوره‌ای ژرمنها و اسکاندیناویها به نام دیتریش (Dietrich یا Thidrek) اسب خارق العاده‌ای داشت به نام falke. این اسب نیز بالدار بود و پرواز می‌کرد. همچنین قهرمانی به نام Skirner از خدای حاصلخیزی و باران به نام frey اسبی دریافت می‌کند که سوار خود را بر فراز مه‌های دریاهای و شعله‌های آتش می‌برد. اسب سیگورد یا زیگفرید نیز همین گونه است. او سوار خود را بر فراز شعله‌های آتش می‌گذراند، مانند اسب سیاوش که او را بسلامت از میان شعله‌های آتش نجات داد. جنگاور - خدایی به نام Pallas دارای باره‌ای شجاع بود و آنقدر به این باره علاقه داشت که تمثالی از اسب خود را بر روی کلاهخودش نصب کرده بود. البته در اساطیر اروپایی اسبان دیگری نیز به چنین منزلتی دست یافتند، مانند Hofvarpnir و Gna.

### ۳- بارۀ پهلوانی در اساطیر ودایی

در اساطیر ودایی از چند اسب آسمانی سخن به میان آمده است.

۱-۳) یکی از این اسبها ددهی کرا (Dadhikrā) است. معنی ریشه‌شناسی این واژه نامعلوم است و نمی‌توان اطلاعات چندانی به ماهیت اصلی dadhikrā افزود. بخش دوم این واژه باید مشتق از ریشه kṛ باشد که به معنی «پراکندن» است. شاید کل واژه به معنی «پخش‌کننده شیر بسته شده» باشد. در اینصورت کنایه از ژاله و شب‌نم صبحگاهی است. در کنار اسبهای آسمانی که ارباب‌های خدایان را می‌کشند، اسبهای خدایوار منحصر بفردی در اساطیر ودایی دیده می‌شوند. یکی از برجسته‌ترین این اسبها Dadhikrā است که در چهار سرود وداها ( Rig.v: vii. 44; iv. 38-40)<sup>۱</sup> تکریم شده

است. این نام دوازده بار تکرار شده است و ده بار هم به صورت اشتقاقی آن یعنی *Dadhikrāvan* آمده است. این نام بندرت در متون متأخر ودایی دیده شده است. *Dadhikrā* حتی در برخی متون تبدیل به اسم عام برای اسب شده و مترادف اسب گشته است. او تندرو ( Rig.v: i. 39; ii.48, 4-9) بوده و نخستین اسب در پیشاپیش ازابه‌هاست. ( Rig.v: iv. 44.7) او نابودکننده گردونه‌ها (*rathatur*) است و سرعتش به تندی باد است. ( Rig.v: iv. 38. 3) مردمان سرعت او را می‌ستایند و چون بر لب پرتگاه می‌تازد *pūru*ها او را ستایش می‌کنند. (Ibid, 3.9) او پیچ و خم راهها را می‌پیماید. ( Rig.v: iv. 40. 4) او را بالدار تصور کرده‌اند. بالهای او به عقاب تشبیه شده است. او به عقابی حمله ور مانند شده و حتی صریحاً عقاب خوانده شده است. ( Rig.v: iv. 40. 2-3) در یک عبارت ( Rig.v: iv. 40. 5) از او با عنوان قوی (*hansa*) ساکن در نور همچون *Vasu* در هوا، روحانی در معبد، مهمان در خانه یاد شده است. همه این القاب برای *Agni* نیز به کار رفته است. اسب *dadhikrā* یک قهرمان است. او *Dasyu*ها را می‌زند و پیروزمند است. ( Rig.v: vii. 38. 4) هنگامی که در برابر هزاران نفر می‌جنگد، دشمنانش از او مانند تندر آسمانها می‌ترسند. این اسب در نبردها غنائم را به چنگ می‌آورد و در مسابقه قبایل در پس او می‌گریند. (Ibid.4,5,8) او گرد و خاک بر می‌افرازد و از میان ابروانش می‌پراکند. (Ibid,6-7) در سرودی از ریگ‌ودا آمده است: «آنان به ما (آدمیان) اسب *dadhikrā* را به خاطر شادمانی بدهند» (Ibid, 5). میترا- ورونا اسب *dadhikrā* را هدیه داده‌اند و با این مطلب که خورشید چشم میترا و ورونا است مرتبط است. میترا- ورونا به این اسب پیروزمند درخششی همانند اگنی داده‌اند. ( Rig.v:ii, 39. 4; ii, 38. 1-2) هنگامی که اگنی در طلوع خورشید (*uśas*) افروخته می‌شود، اسب *dadhikrā* مورد ستایش قرار می‌گیرد. ( Rig.v: 39. 4 (iii) او به هنگام سپیده دمان و همراه با خورشید فراخوانده می‌شود. (Ibid, 1; 40, 1) خورشید نیز اغلب با اگنی است و کمتر با اشوینها و سوریها، برخی اوقات نیز همراه با سایر خدایان فراخوانده می‌شود؛ اما *dadhikrā* اغلب پیش از همه اینها فراخوانده می‌شود. ( Rig.v: I, 44. 7) (Macdonell, 1963, p. 148) برخی دانشمندان مانند Bergaigne معتقدند که نام *dadhikrā* با نورافشانی مرتبط است. دو دانشمند به نامهای Roth و Grassmann معتقدند *dadhikrā* نماینده شکلی از یک اسب قرص دوآر خورشید است (به نقل از: Ibid, 149). مونیر- ویلیامز نیز آن را با خورشید یکی می‌داند. (Monier-Williams, 1976: 468) این نظریه با این حقیقت که خدای مرتبط با *dadhikrā* خدای خورشید؛ یعنی *uśas* است، تقویت می‌شود. خورشید اغلب به صورت اسب یا پرند تصور شده است و گاه به صورت جنگاوری. لودیگ (Ludwic, 1909, iv: 79) و

گلدنر و پیشل (Geldner, Pischel, 1889, i: 124) و اولدنبرگ (Oldenberg. 1970: 69) معتقدند که dadhikrā نه یک اسب خدایی؛ بلکه یک اسب معمولی است که به خاطر مسابقه و سرعتش مشهور شده و به مقام و منزلتی خدایوار رسیده است.

۲-۳) اسب دیگر تارکشیه (tārکشya) می‌باشد. این نام چند بار در ریگ ودا ذکر شده است. (Rig,v: x, 178. 1 ; i, 89. 6) این سرود آخر از سه بند تشکیل شده که همگی در ستایش tārکشya است. در این سرود این اسب به عنوان اسب خدا برانگیخته (vājīn)، نابودکننده گردونه‌ها (Rig,v: iv, 44. 6) تندرو و تکاور در میدان نبرد توصیف شده است. او را به عنوان هدیه ایندرا فرا می‌خوانند. تارکشیا گاه مترادف با dadhikrā (Rig,v: x, 38. 4) و گاه اسم عامی برای اسب می‌شود. او (همچون ددهی کرا) با نیروی خود پنج قبیله را گسترش می‌دهد. همچون سوریا با نور خود آنها را می‌پراکند. ویژگی او به عنوان یک اسب، با لقب ariṣṭanemi مشخص شده، به معنی «آنکه پروازهایش بی‌نقص است» در یکی دو متن متأخر ودایی به پرنده‌ای با عنوان tārکشya اشاره شده است. در ادبیات متأخر و حماسی نیز او را با پرنده تیزپروازی به نام garuda یکی می‌دانند. به احتمال قوی tārکشya نماینده خورشید به شکل اسبی خدایگونه است. ظاهراً واژه tārکشya مشتق از tṛکشī است که نام مردی با نام خانوادگی Trāsadasya است (Monier-Williams, 1976, 444). این نام تنها یک بار در وداها ذکر شده است. (Rig,v: vii, 22. 8) این اشتقاق باعث شده تا fov معتقد باشد که tārکشya حقیقتاً نام اسب مسابقه مانند dadhikrā بوده که به شخصی به نام tṛکشī از خاندان Trāsadasya تعلق داشت. (Macdonell, 1963: 149) برخی معتقدند که او یک اسب واقعی است که به مقام خدایی رسیده است. (Keith, 1970, vol 1: 190-191)

۳-۳) اسب اساطیری بعدی paidva است، که گفته می‌شود اشوینها آن را برای pedu آوردند (Rig,v: v, 71. 7; x, 119, 1) به همین خاطر paidva خوانده می‌شود. (Rig,v: iv, 88. 9; vi, 116. 1) اما این هدیه با اسبی پست و نامرغوب و لاغر و نحیف تعویض شد. شاید به همین دلیل نام pedu را با صفت aghāśva به معنی «دارنده اسب بد» (Rig,v: vi, 116. 1) ذکر کرده‌اند. بارها ذکر شده (همان) که این اسب سفیدرنگ و شایسته ستایش است. (Rig,v: ii, 38. 4; x, 39. 1) آدمیان او را ندا می‌دهند (Rig,v: vi, 116. 1) انگار bhaga است. (Rig,v: x, 39. 10) این اسب با ایندرا مقایسه شده (Rig,v: x, 119. 1) و چون به pedu در کشتن اژدها- ماریاری رساند به او لقب ahihan یا کشنده اژدها داده‌اند (Rig,v: iv, 88. 9; 9. 188; 9. 117) و این لقبی است که اختصاص به ایندرا دارد (Monier-Williams, 1976: 649) و از

این جهت یادآور رخس رستم است. این اسب در نبرد فاتحی بلامنازع است که به آسمانها دست می‌یابد. (Rig,v: x, 119. 1) این هم دلیلی دیگر برای اینکه این اسب اسطوره‌ای با خورشید ارتباط دارد و نمادی از خورشید است.

۳-۴) آتِشه (Etaça) نام اسبی رنگارنگ و منقش است که گاه او را با خورشید یکی می‌دانند. (Monier-Williams, 1976: 231) حالت جمع این واژه برای اسبهای خورشید نیز به کار می‌رود (Rig,v: ii, 7. 62; iii, 37. 10) و در حالت مفرد به اسب خورشیدی اطلاق می‌شود که خورشید را به پیش می‌راند، حتی به معنی گردونه خورشید است. واژه Etaça که به عنوان صفت در معنی «تند و تیز» به کار رفته، غالباً در ریگ ودا به معنی اسب به کار رفته است. آتِشه در حالی که به یوغ بسته شده است، گردونه خورشید را به حرکت در می‌آورد. (Rig,v: ii, 63. 7; xii, 31. 5; Rig,v: xiii, 121. 1) ایندرا بر فراز اسب خورشید (Etaça) به هیجان در می‌آید. (Rig,v: viii, 63. 9; xi, 1. 8) در یک سرود از ریگ ودا (Rig,v: xv, 61. 1) ایندرا به آتِشه در رقابت با خورشید (Suriya) یاری می‌رساند. (Macdonell, 1963: 149-150) در یک افسانه نادر و عجیب آمده که ایندرا چرخ گردونه خورشید را از جا کند و آتِشه آن را برداشته و دوباره به خورشید باز گرداند. بدین ترتیب پیشاپیش خورشید به حرکت در آمد و خورشید به خاطر این بزرگواری آتِشه توانست دوباره به حرکت خود ادامه دهد و به آتِشه این مقام را اعطا کرد که پیشاپیش گردونه او حرکت کند. با وجود این شواهد بسختی می‌توان در این مورد که آتِشه نماینده اسب خورشید است، شک کرد. (Keith, 1970, vol 1: 191)

#### ۴- باره پهلوانی در اساطیر ایرانی

در میان باره‌های پهلوانی نخست باید از باره ایزدان سخن بگوییم. برخی از مشهورترین ایزدان ایرانی اغلب دارای باره یا باره‌هایی هستند.

۱-۴) باره ایزد سروش: گردونه ایزد سروش را: «۲۷- چهار تکاور سفید، روشن، درخشان، پاک هوشیار و بی‌سایه، در مینوی جایگاه می‌کشند و سمهای شاخین آنها زرکوب است. ۲۸- تندترین از اسبها، تندترین از بادها و باران و ابر و تندتر از مرغان پران، تندتر از تیر خوب رها شده. ۲۹- تکاورانی که به همه کسانی که آنها از پی تازند، توانند رسیدن، به خود آنها از پی نتوان رسیدن، آن تکاورانی که سروش نیک پاک را می‌کشند با دو زین ابزار فرا رسند اگر کسی در خاور هند باشد او را گرفتار کنند و اگر در باختر باشد او را براندازند». (یسن ۵۷، بندهای ۲۷-۲۹)<sup>۲</sup>

۲-۴) بارۀ ایزد مهر: ایزد مهر «دارنده اسبهای زیبا» است (یشت ۱۰، بند ۷۶)<sup>۳</sup> به همین خاطر آنان که اسبهایشان ربوده شود، به درگاه مهر استغاثه می کنند. (همان، بند ۴۲) اسب مهر دارای سمهای پهن (همان، بند ۴۷)، پرفروغ، سفید، مینوی، درخشان، مقدس، هوشیار، بی سایه، در فضای هوا پیران است. (همان، بند ۶۸) او همچون ارتشتاری بر گردونۀ مینوی ستاره‌نشانی سوار است که چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی آن را می کشند. این اسبان از آبخشور مینوی غذا می یابند. سمهای پیشین آنها از زر و سمهای پسین از سیم پوشیده است و ساخته سپند مینو هستند و این (اسبها) همه به مالبند و قلاده و یوغ از فلز قیمتی پهلوی هم می ایستند». (همان، بند ۱۲۵) تعدادی از نقوش برجسته مهر را سوار بر اسب که به شکار می رود و مار و شیری او را همراهی می کنند، نشان می دهند. (هینلز، ۱۳۶۸، ص ۱۳۰)

۳-۴) باره‌های اردویسور اناهدید: ایزدبانوی اناهدید دارای گردونه‌ای با چهار اسب یکرنگ و یک قد است. اسبهای گردونه او باران، ژاله، ابر و باد هستند. (یشت ۵، بند ۱۲۰)

۴-۴) تیشتر: ایزد تیشتر به شکل اسب سفید زیبایی با گوشهای زرین و لگام زرنشان در فروغ پرواز می کند (یشت ۸، بند ۱۸). در تیشتر یشت (یشت ۸، بند ۸) از تقدس اسب سخن به میان آمده است «تیشتر رایبوند فرهمند را می ستاییم... او برآستی به صورت اسب مقدسی (از سوی دریا) برآید و از آب امواج برانگیزاند و باد چست وزیدن آغاز کند».

البته ایزدان دیگری هم وجود داشتند که به نوعی با اسب مرتبط بودند؛ اما از موضوع این بحث خارجند. مانند خورشید و اپام نپات. پس از ایزدان باید از قهرمانان اساطیری و باره‌های آنان ذکر می‌کنیم.

۵-۴) بارۀ جمشید: در اساطیر ودایی جم مانند خورشید دو اسب زرین چشم و آهنین سم دارد (کارنوی، ۱۳۴۱، ص ۷۶).

۶-۴) بارۀ تهمورث: طبق اساطیر ایرانی تهمورث از ایزد وایو خواست «تا من اهریمن را به پیکر اسبی درآورده مدت سی سال تا به دو کرانه زمین برانم». (یشت ۱۵، بند ۱۲) سپس «تهمورث اهریمن را به پیکر اسبی در آورده در مدت سی سال به دو کرانه (انتهای) زمین همی راند». (یشت ۱۹، بند ۲۹؛ دینکرد<sup>۴</sup>، کتاب هفتم، بند ۱۹) منطقاً اهریمن به شکل اسب درآمده، باید اسبی شبیه به اپوش یعنی سیاه و با دم کوتاه باشد. در تیشتر یشت (بند ۲۱) دیو اپوش چنین توصیف شده است: «به ضد او دیو اپوش به پیکر اسب سیاهی به درآید. یک اسب کل با گوشهای کل یک اسب کل با گردن کل. یک اسب کل با دم کل. یک اسب کل مهیب» حتی بانگ این اسب مهیب را در بندهش<sup>۵</sup> می شنویم: «اهریمن را

بانگ به تندر و نیز به بانگ کرنک (اسب خاکستری) شش ساله و نیز به بانگ خر و نیز به بانگ مرد پرهیزگاری که به ناکامگی بانگ زند و بانگ کند، ماند». (بندهش، ص ۱۲۲).

۴-۷) بهزاد: این باره ابتدا متعلق به سیاوش بود و بواسطه سیاهی رنگش به شبرنگ معروف گشت. هنگامی که سیاوش برای اثبات بیگناهی خود مجبور به گذشتن از ور آتش شد، بهزاد او را در این آزمون یاری داد. بعد از مرگ سیاوش و به سفارش او این اسب در کوه و دشت و دور از دسترس باقی ماند تا زمانی که کیخسرو هنگام گریز از توران زین و برگ متعلق به سیاوش را به او نشان داد.

نگه کرد بهزاد و کی را بدید	یکی باد سرد از جگر برکشید
بدید آن نشست سیاوش پلنگ	رکیب دراز و جناغ خدنگ

.....

چو کیخسرو او را با آرام یافت	پوید و با زین سوی او شتافت
بماید دستش آبر چشم و روی	برو یال پیسود و بخشود موی
لگامش بدو داد و زین بر نهاد	بسی از پدر کرد با درد یاد

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۲/ ۵۳۴، ۷۲۶-۷۳۵)

بهزاد با شناختن کیخسرو رام او شد و کیخسرو را در سختیها همچون سیاوش یاری داد. «همین اسب فرخ نژاد و شناسا و دانا است که در این سفر (گریز از توران) منجی ایران را از چنگال کینه و ستم افراسیاب سلطه گر و خشکی آور می گریزند و از رودی مرزی (جیحون) گذر می دهد، تا از برکت وجود فرهمند او باران بیارد و مردم به آبادانی و توانگری رسند». (مزدآپور، ۱۳۸۰: ۴۱۷) همچنین بعدها هنگامی که کیخسرو بتکده چیچست را نابود کرد، آذرگشنسب بر یال اسب او، بهزاد نشست و تیرگی و تاریکی را نابود کرد و روشنی آورد. بدان جهت این آتش مقدس را «گشنسب» می خوانند که بر یال (و به روایت دستنویس م او ۲۹، ص ۲۳۴، بر گوش)<sup>۶</sup> اسب کیخسرو؛ یعنی بهزاد نشست. (بندهش، ص ۹۱) گشنسب به معنی دارنده اسب نر است. در این اسطوره شاهدیم که آتشکده آذرگشنسب نام و تشخیص خود را از اسب کیخسرو گرفته است و نه از خود کیخسرو. نکته جالب این است که در اساطیر یونانی نیز به وجود شعله هایی بر یال اسب آشیل قائلند. (Chadwick, 1912: 262) ظاهراً این اسب بعدها به گشتاسب و زریر و سپس اسفندیار رسید و باره او گشت. در یادگار زریران<sup>۷</sup> (بند ۴۸ و ۱۰۰ به بعد) از بهزاد، با صفت «سیاه آهنین سنب» نام برده شده است. پس از مرگ زریر، این باره به تصاحب قاتلش یعنی بیدرفش جادو درآمد؛ اما با دیدن پسر زریر یعنی بستور، «آن اسب سیاه آهنین سنب - باره زریر - آنگاه که بانگ بستور شود چهار پای بر زمین ایستاده و نهصد و نود و نه بانگ

بکند» (همان، بند ۱۰۲) و سوارش، بیدرفش جادو را، بر زمین زد و بستور توانست با کمک این اسب، قاتل پدرش را بکشد.

۸-۴) رخش: رخش باره نامدار رستم است که بهایش همه مرز و بوم ایران بود. این اسب در همه جنگهای رستم در کنار او بود و در خان اول شیری را از پای درآورد و در خان سوم، پهلوان را از خطر اژدها می‌رهاند. هنگامی که اهالی سمنگان او را ربودند، نطفه‌ای از او در میان گله اسبان سمنگان بسته شد و کره‌ای پدید آمد که بعدها باره سهراب، پسر رستم شد. رخش سرانجام همراه رستم در چاه شغاد کشته شد. (قلی زاده، ۱۳۷۸: ۲۲۲) طبق شاهنامه (← فردوسی، ۱۳۶۹: ۲۲۵/۱، بیت: ۹۱-۱۰۲) مشخصاتش به شرح زیر است: سرین و بر پهن، سیاه چشم، دمی افراشته، سیه خایه، تند و پولاد سم، تنی پرنگار، دیدگانی دوربین، پیل زور، بلندبالا، شجاع. به همین خاطر تئودور نولدکه معتقد است که رخش می‌بایست قهوه‌ای سیر و به عقیده برخی رنگ سرخ باز باشد (← نولدکه، ۱۳۶۹: ۳۰، پانویس ۴). قابل توجه اینکه رستم بعد از قهرمانیهای زیاد مانند کشتن پیل سفید و رفتن به کوه سپند تازه خود را سزاوار اسب گزینی دانست. همچنانکه بلرفون جوان پس از دلوریهای زیاد لایق پگاسوس گشت. شهرت رخش سبب شد تا نامش به عنوان اسم جنس برای همه اسبان به کار رود و از این طریق وارد زبان عبری شود و در آنجا نیز اسم جنس تلقی گردد (همان).

در متون سغدی نیز رخش باره‌ای چنان باهوش است که رستم با او مشورت می‌کند و رخش به او پاسخ هم می‌دهد: «رستم... به رخش چنین گفت: بیا ای سرور کم کم بگریزم و کاری بکنیم که دیوان را به سوی جنگل بکشانیم. رخش پسندید». (قریب، ۱۳۷۵: ۴۸) چند سطر بعد رخش با صفت تیزهوش یا دارنده شامه تیز معرفی شده است:

"rəti.mas āis xō yōdan- Barān / boḍan-Barān raxšī awu rustami wīyrēš"  
(Ibid: 24-25)

«آن گاه آمد رخش تیزهوش (یا دارنده شامه تیز) و رستم را بیدار کرد». (همان، ۴۸) قطعه‌ای از

داستان رستم در متون سغدی بسیار شبیه به بخشی از شاهنامه است که در آن رخش ربوده می‌شود:

"xō rustami zīwart parew wazarku širnām, šawa kū šīrē wēš-wurt,  
mančāy, aspu parew wēš wāč, xuti manšpa, xurt xwara, šātuxu uβā,  
anšpāk parānštara, nipēḍa āyāza uβd" (Ibid, 4-8)

«رستم با نیکنامی بزرگ برگشت. به چراگاهی نیکو رفت، ایستاد، زین بر گرفت، اسب را در سبزه

رها کرد، جامه درآورد، غذایی خورد، سیرشد، بستری گسترد، دراز کشد (و) به خواب رفت».

از این مطالب درمی‌یابیم که همچون شاهنامه، در متون سغدی نیز رخس سخن صاحبش را می‌فهمید، باهوش و رایزن بود. به گونه‌ای که رستم نظراتش را با او در میان می‌گذاشت. (۴-۹) باره سهراب: مطابق داستانی الحاقی در بعضی از نسخه‌ها و چاپهای شاهنامه، اسب سهراب از نژاد رخس بود. سهراب مانند پدرش هر اسبی را که کمر می‌فشرد، اسب تاب و تحمل نداشت. پس کره‌ای از نژاد رخس برایش آوردند که مشخصاتش چنین بود:

یکی کره چون کوه وادی سپر	به صحرا بیویه چو مرغی پیر
بزور و برفتن به کردار هور	ندیدست کس همچنان تیز بور
ز زخم سمش گاوماهی ستوه	بجستن چو برق و به هیکل چو کوه
بکوه بر دونده بسان کلاغ	به دریا درون او بکردار ماغ
بصحرا رود همچو تیر از کمان	رسد چون شود از پی بدگمان

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۲/۳۳۱، بیت: ۱۸۸-۱۹۲)

(۴-۱۰) شب‌دیز: به معنی شبرنگ و نام باره خسرو پرویز بود. به نوشته بلعمی «از همه اسبان جهان به چهار بدست (وجب) افزونتر و بلندتر بوده» و نژادش رومی بود. سمش چنان بزرگ و پهن بود که «چون نعل بستندی بر دست و پای و هر یکی به هشت میخ بستندی». این اسب هم خوراک خسرو پرویز بود و بعد از مرگش خسرو دستور داد تا تصویرش را بر سنگ نگاشتند و هر گاه دلش برای اسبش تنگ می‌شد به آن سنگ نگاه می‌کرد (رستگارفسائی، ۱۳۷۰: ۲/۶۱۹).

##### ۵- ارتباط میان قهرمان و اسبش

پیش از این گفتیم که قهرمان و باره‌اش چنان با هم عجین و قرین هستند که گویی یک روحند در دو پیکر. ارتباط قهرمان و باره‌اش را شاید بتوان از چند جنبه بررسی کرد:

(۵-۱) هنگامی که قهرمانی در صدد دزدی بر می‌آید، بزرگترین موفقیت خود را در ربودن اسب شاه می‌داند و در ادبیات اروپایی، در بسیاری موارد دختر پادشاه یا ارباب به فرار قهرمان کمک می‌کند، مانند گریز اردشیر بابکان از دست اردوان و دزدیدن دو اسب راهوار از آخور اردوان با کمک کنیز او. در داستان ویشنو (iv, 4) قهرمانی به نام kapila اسبی را که برای açvamedha (آیین قربانی اسب) در نظر گرفته شده بود، می‌رباید. در رامایانه (RY: I, 41-43) اسب در نظر گرفته شده برای قربانی، توسط ماری دزدیده می‌شود. در داستانی روسی به ایوان تزارویچ مأموریت داده شد تا اسب اربابش را

بدزدد، او نیز لباس ارباب خود را پوشید و صدایش را تقلید کرد و سرپرست اصطبل را فریب داد و اسب را دزدید. در داستانی دیگر ایوان باید اسب معروف خود را بریاید در حالی که Anna ی زیبا؛ اما ضعیف و نزار را در کنار خود دارد. شبیه به این دو ماجرا در داستان اردشیر بابکان آمده است. اردشیر جوان که در دربار اردوان آزارها دیده، با یاری کنیز محبوب اردوان، دوباره راهوار و گزیده اردوان را می‌رباید و همراه کنیزک به ایران می‌گریزد. در داستانی از مردم استونی قهرمان جوانی، اسبی را از ارباب خود می‌دزدد و با نزدیک شدن غروب خورشید، از اسب پیاده می‌شود و اسب را با زنجیری می‌بندد. (De Gubernatis, 1872, Vol. I: 340-341)

۲-۵) هنگامی که قهرمانی به نبرد می‌رود، برترین نیروی او در اسبش نهفته است. در یک سرود ودایی (Rig.v: x. 105.3) آمده هنگامی که ایندرا از دو اسب خود جدا می‌گردد، ضعیف و نزار می‌شود و هنگامی که بر آنها لگام می‌زند، دوباره نیرومند می‌گردد. در میادین نبرد دشمنان تاب مقاومت در برابر نیروی این دو اسب خوشرنگ ایندرا را ندارند. (Rig.v: i. 5.4) در یک سرود ودایی (Rig.v: i. 32.12) آمده: «پس دم اسب برای تو باشد ای ایندرا». اگنی هم با عنوان قهرمان دارای دم اسب ستوده شده است. (Rig.v: i. 27.1) در اساطیر ودایی قهرمانی به نام Açvatthāman پسر Dranas همه قدرت خود را از اسبش می‌گیرد. در هفت خان رستم، و در اولین خان رخس با شیری می‌جنگد و او را می‌کشد، در حالی که قهرمان در خواب به سر می‌برد. در خان سوم نیز یاور رستم در کشتن اژدها است. اسبان اساطیری ودایی مانند اسبهای اشوینها و همچنین paidva و tārḱṣya، dadhikrā نیز کشته اژدها هستند و با صفت ahihan یعنی اژدهاکش ستوده شده‌اند.

اما قهرمان برای نبرد هر اسبی را سوار نمی‌شود. اسبی مقدس باید، تا ضامن پیروزی در نبرد شود، به همین خاطر «بستور به نهان به آخور سالار گوید که گشتاسب شاه فرمان داد که آن اسبی را که زیریر در زمانی که کودک بود بر می‌نشست به بستور دهید». (یادگار زیریران، بند ۸۲) «ویدرفش جادو گستاخ شود و سوار بر باره زیریر فراز به پیش رود» (یادگار زیریران، بند ۱۰۲) و روان زیریر به یاری آمد و با خروش و هشدار او، بستور بر بیدرفش جادو پیروز شد. (بهار، ۱۳۷۵: ۲۶۳)

۳-۵) قهرمان و اسبش همواره یک سرنوشت مشترک دارند. تولد و مرگ قهرمان و اسبش همراه با شگفتی است. در نبرد ایزد مهر با پیمان شکنان، اسبهای آنان نیز در مجازات با راکبان خود سهیمند: «وقتی که او سواره به آنجا رسد که ممالک پیمان شکنان (واقع است). نخست گرز به اسب و مرد حواله کند. به ناگهان هر دو را به هراس دراندازد اسب و سوار را هلاک کند». (مهریشت، بند ۱۰۱) اما پیش

از این، اسبهای پیمان شکنان در زیر بار (راکب) خیره سری کنند. از جای خود بیرون نوازند (اگر) بتازند پیش نرود در تاخت جست و خیز نکنند (همان، بند ۲۰). همچنین در بسیاری از اسطوره‌های کهن قهرمان جوان مورد آزار و اذیت نامادری خود واقع می‌شود و به همراه بهترین و برجسته‌ترین یاور خود؛ یعنی اسبش مورد خشم و غضب قرار می‌گیرد. مانند هیپولیتوس که به دریا افکنده می‌شود.

۴-۵) هر قهرمانی به نوعی در آزمونی شرکت می‌کند که اسب در آن شرکت دارد. سیاوش که مجبور می‌شود با کمک اسبش از آتش گذر کند. اسب در آزمایش ایزدی نیز حاضر است: «(۷) و دیگر روز او (= زردشت) را به پای اسبان افگندند. پیشرو اسبان در نزدیک زردشت ایستاد و یکصد و پنجاه اسب که از پس او رفتند، از او (زردشت) باز داشت و پوروشسب او را گرفت و به خانه برد.» (گزیده‌های زادسپرم، فصل ۱۰، بند ۷)<sup>۸</sup>

۵-۵) در بسیاری از موارد اسب صاحب خود را به همسر دلخواهش می‌رساند. از ایندرا خواسته شده، هنگامی که به همسرش دست یافت، اسبهایش را لگام زند. (Rig.v: i. 82. 5) ایوان روسی نیز با کمک اسبی که از دو شهسوار هدیه گرفته است، توانست دختر پادشاه را به همسری خود در آورد. رستم نیز به منظور یافتن رخس به سمندگان رفت و تهمینه را به همسری خود در آورد. در ریگ ودا اشوینها با کمک گردونه سریع خود توانستند، دختران خورشید را به همسری خود در آورند. (Rig.v: 6. 43. iv) گاه شرط رسیدن قهرمان به همسر دلخواهش، پیروز در مسابقه اسب‌دوانی است و اسب قهرمان تنها یاور او در رسیدن به این پیروزی است. این بن‌مایه امروزه بصورت برگزاری مراسم اسب‌دوانی جشن ازدواج، در میان عشایر و طوایف مختلف وجود دارد.

۶-۵) انتخاب باره پهلوانی، مستلزم گذراندن آزمونی سخت برای باره یا قهرمان است. بلرفون پس از تحمل سختیها به درگاه پوزئیدون قربانی کرد و آنگاه بود که توانست پگاسوس را تصاحب کند. رستم نیز برای انتخاب اسب خود آزمونی برگزار می‌کند؛ زیرا هیچ اسبی توان حمل او را نداشت. جالب اینکه در مورد قهرمان اساطیری نوردیک بیوولف (Beowulf) نیز روایت است که وقتی به سن دوازده سالگی رسید، دیگر هیچ اسبی توان حمل او را نداشت. (Chadwick, 1912: 130. n 1) سهراب نیز طی آزمونی مشابه اسبی برای خود بر می‌گزیند.

۷-۵) و شاید از همه مهمتر وجود نوعی رابطه نزدیک و تا حد برادری میان قهرمان و اسبش است. در داستانهای غربی عموماً یک ماهی توسط ملکه و کنیز او خورده می‌شود و هر یک پسری را باردار می‌شوند و بعد مادیانی از همان آبی می‌نوشد که ماهی در آن شنا کرده و در نتیجه مادیان باردار می‌گردد و بدین ترتیب فرزندان ملکه و کنیز و کره مادیان با هم برادر محسوب می‌شوند. (De

Gubernatis, 1872, Vol. I: 294) نکته جالب اینکه در اساطیر یونانی نیز برخی معتقد به رابطه برادری میان بلرفون و اسبش پگاسوس هستند. (Grant; Hazel, 2006: 64) بدین صورت که طبق روایتی بلرفون را فرزند پوزئیدون می‌دانند و گفتیم که پوزئیدون پدر پگاسوس نیز بود. اگرچه در اساطیر ایرانی به وجود چنین رابطه‌ای میان پهلوان و باره‌اش اشاره‌ای نشده است؛ اما پیوند میان پهلوان و باره‌اش چنان محکم است که چیزی کم از پیوند برادری ندارد. همچنین در حماسه‌های بلوچی به وجود رابطه برادری میان قهرمان و اسبش اشاره شده است. در اشعار حماسی بلوچی «اسب به عنوان جفت همزاد و نیمه کامل کننده پهلوان یاد شده است. پهلوان با اسب به مانند برادر، دوست، یار و یاور درددل می‌کند». (شهبخش، ۱۳۷۴: ۵۳، به نقل از: حسام‌پور، جباره، ۱۳۸۷: ۱۰۹)

#### ۶- تولد اسب قهرمان

در داستانهای حماسی ایرانی زمانی که رخس رستم را می‌زدند و به سمندگان می‌برند، تهمینه دختر شاه سمندگان دل به او می‌بندد و در همان شب به همسری او در می‌آید و نطفه سهراب بسته می‌شود و همزمان از رخس در گله مادیانهای شاه سمندگان، نطفه اسب اصیل دیگری بسته می‌شود تا بعدها باره سهراب گردد. (آموزگار، ۱۳۷۴: ۶۴) در واقع راکب و مرکوب همزمان با هم به دنیا می‌آیند. در داستانی روسی مادیان سلطان از آبی می‌خورد که یک نوع ماهی خاص در آن شنا کرده است. مادیان نیز کره اسب نری را به دنیا می‌آورد. همزمان با آن همسر سلطان و مادر ایوان که دختری باکره است، دو پسر به دنیا می‌آورند. این دو کودک بعدها به ایوان پادشاه و ایوان دختر معروف می‌شوند. (De Gubernatis, 1872, Vol. I: 294) در اساطیر اسلاوی گاو نری خود را بر روی ستونی در نزدیکی خانه ایوان و مری قربانی می‌کند. ایوان استخوانهای گاو نر را می‌کارد از استخوان اول، اسبی پدید می‌آید، از استخوان دوم سگی و از استخوان سوم درخت سیبی می‌روید. (این روایت یادآور گاو یکتا آفریده است که از وجود او گیاهان و جانوران پدید می‌آیند). ایوان سوار اسب می‌شود و همراه سگ به شکار می‌رود. (De Gubernatis, 1872, Vol. I: 178)

#### ۷- مرگ اسب قهرمان

هنگامی که قهرمانی می‌میرد، اسبش نیز قربانی می‌شود. باز هم مانند رستم و رخس. در اساطیر اسکاندیناوی و ژرمنی (Simrock, 1878: 375) خورشید صبحگاهی قدرت بسیاری دارد، به همین خاطر اسب که جانوری خورشیدی است، همه کارهای قهرمانانه خود را در صبح انجام می‌دهد. برعکس در غروب که قدرت خورشید رو به افول است، قهرمان خورشیدی می‌میرد. اسب او هم مانند اسب بالدر

(Balder) بر فراز توده‌های هیزم سوزانده می‌شود یا قربانی می‌گردد. در داستانی از مردم استونی قهرمان جوانی، اسبی را از ارباب خود می‌دزدد و به هنگام غروب از اسب پیاده می‌شود و اسب را با زنجیری می‌بندد و نکته جالب این است که اسب با خورشید ارتباط دارد و با غروب خورشید اسب نیز باید متوقف شود. (De Gubernatis, 1872, Vol. I: 341) احیای مجدد اسب مرده و قهرمان مرده نیز در همین زمان غروب است. سر اسبی که خارج از پنجره قرار داده شده، در گورهای عصر هلنی نیز دیده می‌شود و در مراسم ژرمنی نیز حفظ شده است. سر اسب برای انسان نماد رستاخیز مجدد و احیای زندگی است. در سنت هندو هم سر ویشنو یا uççahçrava و سر dadhyanc همین معنی را دارد. (Ibid: 339)

اسب با قهرمان صاحب خود ارتباط معنوی بسیار قوی دارد. با خوشحالی و سعادت راکب خود می‌خندد و با بدبختی و ناراحتی راکب خود حتی می‌گرید. هنگامی که راونه (ravana) در رامایانه، به سوی گردونه خود می‌رود تا برای آخرین نبردش با رامه آماده شود، مرکبش می‌گرید که نشانه بدی است. اسب سزار، سه روز پیش از فرا رسیدن مرگ سزار دائماً می‌گریست. در ایلید (xvii. 426) اسبان آشیل (Achilleus) در مرگ پاتروکل می‌گریستند. در اثری به نام Paraleipomenoi (iii. 740) از Smyrneus آمده که اسبان آشیل در مرگ او به تلخی گریستند.

در پایان لازم به ذکر است که تنها اسب به عنوان باره پهلوانی ذکر نشده است. اشوینها (Açvin) که حتی نامشان در متون ودایی مبین ارتباطشان با اسب است، نه اسب سوار؛ بلکه سوار بر نرینه گاوان کوهاندار، و در بعضی موارد خرسوار متصور شده‌اند. (الیاده، ۱۳۷۲، ص ۱۰۵) طبق اساطیر ایرانی کیخسرو باد را به پیکر شتری درآورد و بر آن سوار شد. همچنین می‌توان از فیل نیز نام برد که از زمان ورود به سپاه ساسانیان به عنوان باره‌ای تسخیرناپذیر به کار گرفته شد.

#### ۸- نتیجه گیری

بهترین یاور هر قهرمان در هر سختی، اسب وفادار اوست. پهلوان و باره‌اش تفاهم کامل و ارتباط زبانی با هم دارند. به طوری که پهلوان گاه با باره‌اش به رایزنی می‌پردازد، مانند رستم و رخش، ایوان تزارویچ و اسبش، آشیل و اسبش، رامه و گردونه‌اش.

در اساطیر اروپایی (یونان و روم و اسلاو و ژرمن و اسکاندیناوی و...) باره پهلوان ابتدا به صورت کره‌ای ناقص و ضعیف زاده می‌شود و بعدها همراه و همپای قهرمان خود پرورش یافته و به تکامل می‌رسد. مانند تاتوس اسب افسانه‌ای مجارها و پگاسوس اسب اسطوره‌ای یونانی؛ همچنین اسب اشوینها در اساطیر ودایی. در این میان اسبان اساطیری ایرانی استثنانند؛ زیرا همه اسبان ایزدان و قهرمانان ایرانی، همواره در اوج کمال و

تندرستی و قدرتند همچنین در اساطیر هند و اروپایی اسبان مشهور بالدارند و به اوج آسمانها پرواز می‌کنند، مانند پگاسوس، تاتوس، ددهیکرا، آتسه، پیدوه. برخی با آب ارتباط دارند، مانند پگاسوس که از پدرش ایزد دریاها بود. حتی نامش با «چشمه آب» ارتباط دارد؛ اما بیشتر اسبان اساطیری با خورشید ارتباط دارند. در واقع اسب جانوری خورشیدی است. در همهٔ دلاوریهای قهرمان، اسبش به نوعی سهم دارد مانند پگاسوس و تاتوس، بوکه فالوس، رخس و بهزاد.

همچنان که قهرمان به باره‌اش دل بسته است، باره او نیز تنها به پهلوان صاحب خود رکاب می‌دهد و هیچ کسی استحقاق سواری بر او را ندارد. مانند اسب بلفون، ژولیوس سزار، آنتیوخوس، اسکندر، رستم، سیاوش و کیخسرو و غیره. این دل بستگی به حدی است که اسب در هیچ شرایطی قهرمان خود را تنها نمی‌گذارد و در خطرناکترین ورطه‌ها کنار اوست.

در اساطیر ودایی اسبانی مانند ددهی کرا، تارکشیه، آتسه، پیدوه، همگی اسبانی بالدارند که بیشتر با خورشید پیوند دارند. ویژگی بارز این اسبان اژدها کشی آنان است. برخی معتقدند این باره‌ها، در ابتدا اسبان مسابقه بودند و به سبب اهمیت این ورزش در میان اقوام مختلف هند و اروپایی، اسبان تندرو چنان مقبولیت یافتند که با گذشت زمان به اسطوره‌ها پیوستند.

در اساطیر ایرانی باره‌های ایزدان، نیز صفتی خورشیدی دارند: سفید، روشن، درخشان، بیسایه، مینوی جایگاه، با سمها و شاخهای زرین، و تندرو. اصلاً صفت خورشید در اوستا «*aurvaṭ aspa*» به معنی «تیز اسب» است. البته اسبان ایزدانوی آناهیتا و تیشتر با آب ارتباط داشتند. ظاهراً این اسبان نیز بالدار بودند و در فضا پرواز می‌کردند، مانند اسب ایزد مهر و سروش. حتی اهریمن مدتی باره تهمورث شده بود. در ابتدا باره سیاه، اهریمنی محسوب می‌شد، مانند اپوش و اهریمن؛ اما با گذشت زمان این نحوست از بین رفت و باره‌های نامداری به رنگ سیاه نیز دیده شدند، مانند بهزاد و شب‌دیز. ظاهراً اسب به نوعی با آتش نیز ارتباط دارد؛ بخصوص بهزاد باره سیاوش و کیخسرو و همچنین اسب آشیل. به گونه‌ای که آتشکده آذرگشنسب به معنی «آتش اسب نر» نام خود را مدیون بهزاد است.

اهمیت باره نزد قهرمانان و پهلوانان به حدی است که شاید یکی از افتخارانگیزترین کارهای یک قهرمان، ربودن باره‌ای راهوار بود. این ربایش غالباً با همدستی زنی زیبا صورت می‌گرفت. مانند اسب ربایی اردشیر با کمک کنیز اردوان، همچنین ایوان تزارویچ و پرنسس آنا، اسب افسانه‌ای مجار؛ یعنی تاتوس نیز ابتدا شاهزاده خانمی بود که قهرمان مجاری او را ربود. اسب سلاح مخرب و ویرانگر پهلوان نیز هست. مانند اسبان ایندرا، اشوینها، همه اسبان اساطیری هند و اروپایی در نبرد پهلوان با اژدها شرکت دارند و کشنده اژدها هستند. قهرمان و اسبش معمولاً سرنوشتی یکسان دارند. با هم و شاید در یک شب

به دنیا می‌آیند. حتی در پاره‌ای از اساطیر برادر هم هستند. در همه سختیها و در مرگ کنار یکدیگرند. حتی اگر قهرمان مجازات شود، باره‌اش هم در این مجازات سهیم است. اسب در ماجراهای عاشقانه قهرمان نیز دخالت دارد. مانند اسبهای ایندرا، اسب ایوان در اساطیر روسی، ربوده شدن رخس و ازدواج رستم با ته‌مین، اسب اشوینها و دختران خورشید. به سبب همین اهمیت اسب است که هر پهلوانی برای انتخاب باره‌اش، آزمونی سخت برپا می‌کند. مانند رستم و سهراب، بیوولف و بلرفون.

#### پی‌نوشتها

1- see: Ludwic. K, 1909.

۲- پورداد، ۱۳۸۰.

۳- پورداد، ۱۳۷۷.

4- see: Madan, 1911.

۵- فرنیخ دادگی، ۱۳۶۹.

۶- مزداپور، ۱۳۷۸.

۷- جاماسب آسانا، ۱۳۷۱.

۸- راشد محصل، ۱۳۶۶.

#### منابع

- ۱- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). تاریخ اساطیری ایران، انتشارات سمت.
- ۲- الیاده، میرجا. (۱۳۷۲). رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، انتشارات سروش.
- ۳- برجیان، حبیب؛ محمدی کردخیلی، مریم. (۱۳۷۹). «اسب در تاریخ و فرهنگ اقوام ایرانی شمالی»، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، انتشارات سخن، ص ۹۵-۱۰۷.
- ۴- بویس، مری. (۱۳۷۵). تاریخ کیش زردشت، جلد اول پیش از تاریخ، ترجمه همایون صنعتی زاده، انتشارات توس.
- ۵- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). چکیده تاریخ کیش زردشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۶- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دوم)، به کوشش کتایون مزداپور، انتشارات آگاه.

- ۷- پورداود، ابراهیم. (۱۳۷۷). **یشتها**، دوجلد، انتشارات اساطیر.
- ۸- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۸). **گاتها**، انتشارات اساطیر.
- ۹- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۰). **یسنا**، انتشارات اساطیر.
- ۱۰- تفضلی، احمد . (۱۳۶۴). **مینوی خرد**، انتشارات توس.
- ۱۱- جاماسب آسانا . (۱۳۷۱). **متون پهلوی**، گزارش سعید عریان، انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۲- حسام‌پور، سعید؛ جبار، عظیم . (۱۳۸۷). «مقایسه مضمونهای مشترک حماسه‌های بلوچ و شاهنامه فردوسی»، مجله مطالعات ایرانی، سال هفتم، شماره چهاردهم، پاییز ۱۳۸۷، ص ۸۷-۱۱۳.
- ۱۳- خالقی مطلق، جلال . (۱۳۵۷). «بازمانده‌های پراکنده یک عقیده کهن ایرانی درباره‌ی اسب و گوشه‌ای از روایات کهن ملی راجع به رخس در شاهنامه»، مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، انتشارات دانشگاه آذربایجان. ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۹.
- ۱۴- راشد محصل، محمدتقی . (۱۳۶۶). **گزیده‌های زادسپرم**، ترجمه و آوانگاری، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۵- رستگار فسایی، منصور . (۱۳۷۰). **فرهنگ نامهای شاهنامه**، دو جلدی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۶- ژینیو، فیلیپ . (۱۳۷۲). **ارداویرافنامه**، ترجمه ژاله آموزگار، انتشارات معین-انجمن ایرانشناسی فرانسه.
- ۱۷- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). **شاهنامه**، ۴ جلد. مصحح: ژول مول، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۸- فرنیخ دادگی. (۱۳۶۹). **بندهش**، ترجمه و گزارش مهرداد بهار، انتشارات توس.
- ۱۹- فره‌وشی، بهرام . (۱۳۵۴). **کارنامه‌ی اردشیر بابکان**، آوانویسی و ترجمه، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۰- قریب، بدرالزمان . (۱۳۵۷). «رستم در روایات سغدی»، شاهنامه‌شناسی ۱، مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه در استان هرمزگان، بنیاد شاهنامه‌شناسی، ص ۴۴-۵۳.
- ۲۱- قلی‌زاده، خسرو . (۱۳۸۷). **فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی**، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.
- ۲۲- کارنوی، آلبرت جوزف . (۱۳۴۱). **اساطیر ایرانی**، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز، فرانکلین.

- ۲۳- کیا، خجسته . (۱۳۷۵). «رخش رستم اسب قربانی»؛ یاد بهار، مجموعه مقالات یادنامه مرحوم استاد مهرداد بهار، انتشارات آگه، ص ۳۷۳-۳۸۲.
- ۲۴- مارزلف، اولریش. (۱۳۷۱). **طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی**، مترجم: کیکاووس جهاننداری، انتشارات سروش.
- ۲۵- مزدایور، کتیون (ترجمه و گزارش). (۱۳۷۸). **داستان گرشاسب، تهمورث و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر**، آوانویسی و ترجمه، انتشارات آگه.
- ۲۶ \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). «شبرنگ بهزاد و اُشتر راهدان»، ارج نامه شهریار (به پاس پنجاه و پنج سال خدمات فرهنگی استاد پرویز شهریار)، به خواستاری و اشراف پرویز رجبی، به کوشش محسن باقرزاده، انتشارات توس، ص ۴۰۸-۴۲۰.
- ۲۷- نولدکه، تئودور . (۱۳۶۹). **حماسه ملی ایران**، ترجمه بزرگ علوی، مرکز نشر سپهر.
28. Benveniste. E, (1940); **Texes Sogdiens** (Mission Pelliot, III). Paris, Librairie Orientaliste Paul Geuthner
29. Chadwick. H. M, (1912); **The Heroic Age**, Cambridge University press.
30. De Gubernatis. Angelo, (1872), **Zoological Mythology**, 2 vol, Macmillan & co, New York.
31. Eggeling. J, (1882-1900); **The satapatha brAhmanam**, According to the text of madhyandina school, 5 vols, Oxford.
32. Geldner. K. F; Pischel. R, (1889); **Vedische Studien**, 3 band, berlin, W.Kohlhammer Verlag.
33. Grant. M; Hazel. J, (2006); **Who`s Who in Classicall Mythology**, London and New York.
34. Keith. A. Berridale, (1920); **Rigveda brāhmanas: Aitareya and kauṣitaki brāhmanas of the Rigveda**, Harvard Oriental Series.
35. -----, (1970); **The religion and philosophy of the Veda and Upanishads**, 2 Vols, Harvard Oriental Series.
36. Ludwic. K, (1909); **Regveda**, 5 band, berlin.
37. Macdonelle, A. A, (1963); **Vedic Mythology**; Dehli.
38. Madan. D. M, (1911); **pahlavi Dinkard**, 2 volumes, Bombay.
39. Monier-Williams. M. A, (1976); **Sanskrit-English Dictionary**, Oxford.
40. Oldenberg. H, (1970); **Die Religion des Veda**, 2nd ed., Berlin.
41. Pokorny, Julius, (1959); **IndogermanischesEtymologisches Worterbuch**, 3 band, Francke Verlag, Berlin und Munchen.
42. Simrock. Karl. Thomas, (1878); **Handuch der Deutschen Mythologie mit Einschluss der Nordischen**. Bonn.